

# مسئولیت هنرمندان در "باغ فین تاریخ"

احسان طبری

تاریخ سیری پر فراز و نشیب و بغرنج دارد. شکست و فتح، پیشرفت و پس رفت با هم است. نه هرنسلی که با توشه ای از آرمان به میدان آمد حتما و تا آخر پیروز است. باید گاه به نقش های محدودتر و محقرانه تری تن در داد. یعنی بدان دلخوش بود که طلایه دار، تدارک بین و زمینه گستر کاری بزرگیم. تاریخ با ما آغاز نشده و با ما نیز پایان نخواهد یافت. اگر آرمان پرستی با واقع بینی همراه نشود از آن یاس و انحطاط می زاید.

## طلسم یاس فرو می شکند

### بازگشت به امید

طلسم یاس در ادبیات معاصرمنثور و منظوم ما بتدریج فرو می شکند و بازگشت به امید، به آرمان و به مبارزه در کار آغازشدن است. شاعر و نویسنده از درونکاوای ژرف رنج و هراس و دلهره و عشق سرخورده خویش اکنون بتدریج سربرمی دارد. به جای سفردور و درازدر دالانهای تاریک درون، به جهان آفتاب زده تاریخ نظرمی افکند. دمیدن اندک اندک این لاله های شاداب ارغوانی، در میان بنفشه های کبود ماتم و ملایم، امریست خجسته و نمی توان بدان تهنیت نگفت.

این امر نتیجه وضع زمان و چرخ های زمانه است. شاعر و نویسنده بتدریج پی می برد که تاریخ سیری پرفراز و نشیب و بغرنج دارد. شکست و فتح، خطا و صواب، پیشرفت و پس رفت با هم است. نه هرنسلی که با توشه ای از آرمان به میدان آمد حتما و تا آخر پیروز است. باید گاه به نقشهای محدودتر و محقرانه تری تن دردهد یعنی بدان دلخوش باشد که طلایه دار، تدارک بین و زمینه گسترکاری بزرگ است. تاریخ با ما آغاز نشده و با ما نیز پایان نخواهد یافت. گنج آن بی پایان است. همه مسئله در آن است که محتوای آن سالهای معدود که در اختیار ماست چگونه پرشود که وزری (کارپایه) بروجدان و باری بر جامعه نباشد. اگر آرمان پرستی با واقع بینی همراه نشود از آن یاس و انحطاط می زاید.

شاعرو نویسنده ایرانی که سنتی عظیم و جلیل و دیرینه از ادب مثبت، انسانی، پیکارجو دارد، شاعرو نویسنده ایرانی که خود عرصه های آغشته به اشک و خون را درنوشته، عجیب نیست اگر بتدریج با شگرد تاریخ آشنا شود، اعتماد بنفس را بازیابد و به رسالت خویش بازگردد.

دوران وقفه هیجانات مثبت که پس از 28 مرداد آغازشد چه ثمرداد: در بهترین حالات مثنی اشعار و داستان های غم آلود و آمیخته به نفی و انکار همه چیز یا نیهیلیسم. آری نیهیلیسم که به نفی احساساتی در بست همه چیزهای اصیل دل خوش می کند، تصور می کند بدین ترتیب از زشتی ها انتقام گرفته است ولی تنها ثمره نیهیلیسم تقویت غیرمستقیم نیرو های ارتجاعی و محافظه کار جامعه است. هنری را که باید **شیپور** بیدارباش باشد نباید به درمان خواب آور بدل کرد.

در تاریخ و در جامعه بی شک نیروهای مترقی و انقلابی، ایدآل های مترقی و انقلابی وجود دارند ولی سطحی و گمراه است، آن کسی که تصور می کند این نیروها و ایده آنها به گرد و

غبار زمان دشوار ما آلوده نمی شوند و همیشه و در همه حال بلور آسا شفاف می مانند. کسی که از ترس نقص و عیب و گمراهی و ناروایی و از درد وقوع خطاها و خیانت ها تلاش برای جهان نیکوتر را رها کند خوشبختی مفرط با پرتوقعی کودکانه خود را نشان داده است. باید همین تاریخ مشخص، همین مردم مشخص، همین جریانات اجتماعی و فکری مشخص را به حرکت درآورد و به پیش راند. اندرزگویی های مجرد، لعن ها و سب های احساساتی، توجیه و تسکین غرور خود یا تحقیر و تذلیل دیگران کاریست آسان ولی یک گام مثبت و سازنده کاریست دشوار.

ما می دانستیم و آشکارا می دیدیم که هنر و ادب فارسی با آنهمه دستاوردهای والای خویش به عرصه تلاش پر زحمت و عرق ریز، به عرصه پیکارمشکل و روانسوز بازمی گردد و کاری را که آغاز کرده است ناتمام نمی گذارد. در این جاست که هنری عمیق تر، متفکرانه تر، سازنده تر، مشخص تر پدید می شود، یعنی حربه ای کارا تر و بر اثر می گردد. آنهایی که پیشاهنگ این بازگشت فرخنده اند به اتکاء روان نیرومند و وجدان هنری خود ای چه بسا در راه خاراگین صلیب پای گذاشته اند. این راهی است صعب ولی بی نهایت شریف که ثمره آن برای جامعه نجات و برای رزمنده افتخار است.

### درباره مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر

امروز در محافل جدی هنری ایران، بین شاعران، نویسندگان، درام نویسان، نقادان هنری، نقاشان و پیکرنگاران و آهنگسازان و معماران و دیگر صفوف هنریک مسئله به نظر می رسد که بتدریج دارد حل می شود و آن اینکه هنر غیرمسئول وجود ندارد. هنر در مقابل اجتماع مسئول است. منطق این مطلب روشن است. هنر از وسائل نیرومند تاثیر اجتماعی است و گناه بزرگی است که این وسیله نیرومند تاثیر اجتماعی به زبان اجتماع مورد استفاده قرار گیرد. هنر بدبین، هنر خرفت، هنر ترسو، هنر دورنما، هنر پوچ، هنر واپس نگر و ارتجاعی بدرد نمی خورد. هنر باید مربی، رهنما، رهگشا، فرهنگ آفرین، چاره ساز، بسیجنده باشد. به جلو بنگرد، مبداء رستاخیز افکار و اعمال انسانی قرار گیرد.

آنهایی که مسئولیت هنر را در قبال اجتماع انکار می کنند و یا عملاً آنرا نادیده می گیرند بر آنند که هنر مقدم بر هر چیز وسیله جبران رنجهای و نارسائی های روح هنرمند است. هنر گویا در اینجا تنها درمان مخدر یا اکسیر شفا بخشی برای خود هنرمند است. آنها می گویند: هنر به دنبال زیبایی می رود و زیبایی مجبور نیست تابع موازین اخلاقی و اجتماعی باشد. می گویند: هنر پیام ویژه ایست از انسانی حساس و دردکش که هنرمند نام دارد و از متن روح او برخاسته، و اما این که این پیام برای دیگران حکمتی و تجربه ای را در بردارد یا ندارد، آن دیگر مطلبی نیست که هنرمند باید بدان توجه کند. ای چه بسا پیام او ویژه جان هایی است مانند خود او و عامیت و کلیت ندارد. و نیز می گویند: اگر هنر بخواهد درسنامه باشد و دادنامه صادر کند و بر منبر موعظه بنشیند و دعوی رهنمائی کند، دیگر طرح واقعی زندگی و بیان صادقانه هنرمند نیست، سالوس و فریب است.

این افکار که همه منجر به انکار مسئولیت و رسالت اجتماعی هنرمی شود از دیرباز در میان انواع صفوف هنری متداول بوده و امروز نیز متداول است. در این سخنان سفسطه و پیچیده گیهای دشوار و ظریف کم نیست. مقابله دادن «مسئولیت و رسالت اجتماعی» از سوئی با «حقیقت گویی و صداقت هنری» از سوی دیگر، خود از آن سفسطه هاست. سخن بر سر آن نیست که هنرمند واعظ سالوس باشد، سخن بر سر آنست که هنرمند واقعا درد اجتماع داشته باشد و در حقیقت بخواهد به طلایه داران نبرد اجتماعی بپیوندد یا بدانه یاری رساند. هنرمند واقعی هرگز در خضیض احساسات و تمایلات کوچک و پیش پا افتاده نمی خزد بلکه به سوی آرمانهای بزرگ، اندیشه های تابناک، هدف های بسیجنده اوج می گیرد. چنین روحی می تواند بدون آنکه واقعیت را مسخ کند، بدون آنکه علیرغم وجدان هنری خود عمل کند،

مهندس جانهای نجیب شود. حقیقی گوئی و صداقت هنری ضرور و از ضرور هم ضرورتر است، ولی مسئولیت و رسالت اجتماعی نیز لحظه ای نباید فراموش شود. ما در این باره بیش از این سخن نمی گوئیم زیرا حتی برخی از نقادان هنری معاصر ایرانی که به نظرمی رسید با عنوان کردن «شعر شعار نیست» می خواستند مسئله مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر را در پرده گذارند، با بلاغت و فصاحت تمام به دفاع از مسئولیت هنر «در باغ فین تاریخ» دست زدند و سنت ناصر خسروها را گرامی شمردند. این موجب نهایت خوشبختی است.

### درباره بلاغت و رسائی بیان هنری

اگر در مسئله مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر به نظرمی رسد مسائل کما بیش در جاده درست خود سیر می کند، در مسئله بلاغت و رسائی بیان هنری مطلب به نحو دیگری است. منظور دیگری است. منظور ما از بلاغت و رسائی هنر، یعنی آنکه منطق هنری قابل فهم، بیان هنری قابل درک باشد. ما بلاغت هنری را در مقابل مبهم گوئی و پیچیده بافی و تصویر سازی و شکل گرائی بی مضمون می گذاریم. متأسفانه در شعر برخی از شاعران نوپرداز، در نقاشی و مجسمه سازی برخی از پیکرنگاران، در تئاتر هواداران تئاتر پوچ به ضرورت بلاغت منطق هنری توجهی نیست. معلوم نیست این آثار با خود چه پیامی دارند و یا آن پیام برای خویش چه نقشی می شناسند.

جریانات سورآلیستی در ادبیات و کوبیستی در نقاشی و آتونال در موسیقی غرب که منبع الهام این هنرمندان است خود در قسمت عمده بیراهه است. تازه آن بیراهه در تکامل تاریخ هنر غرب قابل فهم است ولی در ایران که می خواهد از عرصه قرون وسطائی به عرصه تمدن جدید پای گذارد راه دیگری لازم است. ما باید شاهراه های تکامل هنری در غرب را مورد توجه قرار دهیم نه آنکه بی راهه را تقلید کنیم و آن هم تقلیدی سطحی و مبتذل.

به عنوان نمونه به عرضه شعر نو بپردازیم. ما از هواداران معتقد نوآوری و نوپردازی در عرصه هنر و از آن جمله در عرصه شعر هستیم ولی آن نوآوری که نمودار تکامل واقعی باشد نه ناشی از ناشیگری و دیوانه سری. هر منصفی تصدیق دارد که در شعر نو فارسی نمونه های هنر اصیل که مسئولیت و رسالت هنر را درک می کند، بلیغ، شیوا، رسا، صاحب منطقی قابل درک و قابل سرایت است کم نیست. ولی عکس آن هم کم نیست: مشتکی تصاویر و تخیلات گاه زیبا ولی سخت گسسته، نا مفهوم، غیر بلیغ، فاقد مسئولیت، فاقد رسالت، فاقد مضمون و تفکر قابل درک. شادروان نیما یوشیج طلایه دار شعر نو در فارسی بدین راه نمی رفت. وی مسئولیت عمیق هنر را درک می کرد و در بسیاری از اشعارش منطق روشن در دفاع از ایده آلهای بشری و ایرانی عرضه شده است. ما ایدا قصد نداریم در این جا به کسی اندرزی بدهیم و هنرمندان واقعی کشور را که صاحب قریحه اند عزیز و محترم می شماریم و به کیفیت فعالیت هنری آنها ذی علاقه ایم و درست به همین جهت وظیفه وطنی و انسانی خویش می شمیریم که در خطاب به آنها بگوئیم:

دوستان! طبیعت در شما قریحه ای نهاده، اگر این قریحه با کار خستگی ناپذیر آموزشی و تمرینی، با احساس عمیق مسئولیت در قبال سرنوشت اکثریت جامعه ما، با تفکری سنجیده و بکر، بیانی رسا و گیرا و دلنشین و بسیجنده همراه شود، شما می توانید در اعماق روح مردم غوغائی برپا کنید و آنها را در پیکار تاریخ به جلو برانید. پس چه نشسته اید، برای چه به بی راه می روید؟ چرا نغمه های ناساز بر طنبور شعری نوازید؟ چرا هنری مسئول، دارای رسالت، بلیغ، واجد منطقی انسانی و روشن و مردم فهم نمی آفرینید؟ یک گردش قلم شاعر گاه کار هزار سرنیزه را انجام می دهد. پس ای پهلوانان خیال های روشن و دل انگیز، غفلت نکنید!

## درباره نقد و نقادان هنری

طی سالهای اخیر در ایران نقد و نقادان هنری پدید شده و در کار خود شکل گرفته اند. نقد ادبی، نقد نمایشی، نقد نقاشی عجالتان سخنگویان و نمایندگان شناخته شده و نسبتاً ورزیده ای دارد. مقالات انتقادی این سخنگویان که در مطبوعات ایران نشر می یابد نشان می دهد که آنها به کار خود واردند و مسائل را در سطح امروزی آن دنبال می کنند.

ولی در مورد نقد و نقادان هنری به نظر ما تذکار دو نکته سودمند و حتی ضرور است. نکته اول آنکه برخی از نقادان ما نقد هنری را با حمله کوبنده شخصی به طرف مورد انتقاد، توهین و تحقیر وی، بکار بردن گاه الفاظ زننده و ناروا در مورد او مخلوط می کنند. شایان تصریح است که اکثریت نقادان ما تابع چنین شیوه نادرستی نیستند ولی در میان نقادان هنری متأسفانه چنین کسانی نیز یافت می شوند و طرف خطاب ما آنها هستند. این نقادان در واقع به احساس کین و رشک و غضب و طغیان درونی خود عنان نمی زنند (کاری که وظیفه آنها به مثابه منتقد، راهنما و انسان متمدن است)، بلکه تمام آن هیجانات را به صورت مشتکی الفاظ و جملات خوارکننده و رسواگر بر صفحه کاغذ می آورند. شرط نقد آن است که سازنده، آموزنده و موثر باشد. روشن است که آن چنان نقادی سازنده، آموزنده و موثر نیست. صراحت چیزی است و گستاخی چیز دیگر، انتقاد قوی چیزی است و حمله کوبنده چیز دیگر، طنز ادبی چیزی است و دشنام بی ادبانه چیز دیگر. باید از همان آغاز پیدایش نقد هنری کوشید تا روشهای تند و تیز و کوبنده و خورد کننده در آن سنت نشود. کاملاً می توان ادب و نزاکت و لحن خونسرد و منضبط را از سویی با بیان قوی، محکم، صریح و مشخص و جانبدار از سوی دیگر همراه ساخت. می توان و باید اشیاء و پدیده ها را با نامهای واقعی خود نامید، ولی می توان و باید ابتکار را در چارچوب روش استدلالی و منطقی، روش انسانی و متین، روش سازنده و آموزنده انجام داد. هیچ اسلوب دیگری در هیچ مورد دیگری روا نیست.

تجربه خلق ما و خلقهای دیگر نشان داده است که آنچه که گاه بحث ها و مناظرات را در میان نیروهائی که دارای تناقض اجتماعی و طبقاتی نیستند به سرانجام درست و سرمنزل مقصود نمی رساند، خود محتوی منطقی بحث نیست، بلکه اسلوب ناسالم و اغراض ذهنی یک طرف با طرفین بحث است، اگر روش پیکار جویانه بحث صرفاً علمی و منطقی، اسلوب آن سازنده و مثبت باشد. غالب اوقات در میان نیروهائی که از جهت اجتماعی منافع مشترک یا همانند دارند، از آن نتیجه درست حاصل می آید. تنها زشت نهادن مغرض یا خود خواهان جاهل و یا دشمنان اجتماعی حقیقت در مقابل سخنی که هم منطقی و هم انسانی است سر فرود نمی آوردند و تعداد آنها نیز در عرصه هنر و علم معدود است. تحقیر و اهانت هرگز و هرگز حربه علم و هنر متمدنی نیست و اهل علم و هنر متمدنی هرگز هرگز نباید در بحث علمی و هنری به چنین حربه های مشکوک دست یازند.

متأسفانه باید قبول کرد که هنوز در محیط ما روش ستایش های نا به جا و نکوهش های ناروا که گاه به سرعت به یکدیگر تبدیل می شوند فراوان است. لذا باید شخص بیاموزد که نه به آفرین ببالد و نه از نفرین بنالد و در مدار خرد و وجدان خود بی نوسان پیش برود.

و اما نکته دیگری که می خواستم با نقادان هنری در میان گذاریم درباره رسالت خطیر آنها در این شرایط تاریخی است. ما از مسئولیت هنر در قبال اکثریت مطلق جامعه، در انگیزش جامعه برای حرکت به جلو، در دفاع از حقوق بشری مردم ایران سخن گفتیم. این نقادانند که مأمورین وجدانی جامعه برای اجرای این حکم بر همه مسلم هستند. نقادان بزرگ در تاریخ همیشه تأثیر عمیق در شعر، ادب، تأثر، سینما، نقاشی، پیکر تراشی، معماری، موسیقی و رشته های دیگر هنری باقی گذاردند. آنها با قدرت منطق و شور عظیم بشری خود هنر مبتدل و ضد اجتماعی را به شکست محکوم کردند، هنر اصیل و اجتماعی را اوج دادند، هنرمند واقعی را

شناساندند، هنرمند قلبی را راندند، صدف و خزف، لؤلؤ و خرمهره را از هم جدا کردند و بدین سان به ناظم و رهنمون جهان هنری مبدل گشتند.

اگر نقادان کشور ما عصای رهبری هنری را با اطمینان بدست گیرند و آنرا با دانائی به حرکت در آورند و با درآمیختن استحکام روش با فروتنی و نرمش بکوشند در عرصه ویژه خود، هنر را از بازاری بودن، مبتذل بودن، فاسد بودن، گمراه بودن برهانند، آنگاه خدمتی کلان به تاریخ کشور خود کرده اند.

بگذار نقد هنری ما مستدل، متین، انسانی، محکم، مترقی و پیشرو باشد و درها و دروازه های تکامل را به روی هنر نو خیز کشور ما بگشاید و آنرا به خیراکثریت زحمتکش جامعه، به خیرحقیقت مشخص تاریخی به جلو براند! بگذار بورژوازی کشور ما که در پرتو حمایت رژیم روز به روز نیرو می گیرد، موفق نشود هنر را به پیروی از کشورهای غرب به کالای مبتذل تفنن و سوداگری بدل سازد!